۱۴۲

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

دو ماه ربیع‌الاوّل و ربیع‌الثّانی هم که بعد از ایّام عزاداری یعنی بعد از محرّم و صفر می‌آید، برای ما، برای فقرای این دوره، غالباً در آن عزا هست. کما اینکه این چند روزه، این چند وقته، ما همیشه در این خیال بودیم یعنی در واقع این زنده‌کننده‌ی تفکّر و تأمّل عرفانی است که تا مدّت‌ها از ایران رخت بربسته بود. بیشتر اینها در عناد اُمرا و کسانی که به‌عنوان سلطنت در ایران بودند، از آنها ناشی می‌شد. سلسله‌های حکومتی در اواخر خیلی به فاصله‌ی کوتاهی تغییر پیدا می‌کرد که هنوز این مسأله به دوران ما هم رسیده و این موجب می‌شد که بیشتر، اُمرا و ثروت‌های ملّت، خرج جنگ و صلح بشود که هنوز هم دنباله‌اش را می‌بینیم. البتّه در این تغییر، غیر از این مسأله که برای ایران هست، تمام دنیا امروز جنگ‌طلب شده‌اند مثل اینکه یک آمپول جنگ‌طلبی به ملّت‌ها، به کره‌ی زمین، به همه زده‌اند.

دوران صفویه از گردش به تصوّف و اسلام، نشأت گرفت. شاه اسماعیل به‌واسطه‌ی اینکه از نوادگان و فرزندان شیخ صفی‌الدّین بود به حکومت رسید و همینطور ادامه پیدا کرد. امّا چون حکومت، تعداد و عدد می‌خواهد، کیفیت نمی‌خواهد و حال آنکه از لحاظ مردم، یک خواجه نصیر طوسی به چندین میلیون انسان برابر است ولی چون توجّه به عدد شده بود، برای حکومت، مردمِ عوام و مردمِ متعصّب بیشتر به درد می‌خورد. این است که تفحّص و به‌اصطلاح مطالعه در مورد عرفان واقعی کمتر شده بود و همین ترتیب ادامه داشت تا هوشمندان تصوّف در ایران متوجّه شدند و حسرت اینکه این تصوّف به ایران برگردد و مردانِ عارف در اینجا باشند، موجب این شد و به همین جهت خود مردم هم، همه درصددِ این بودند که از عوام بودن دوری کنند و به مغز دین برسند.

آن شعر می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم

البتّه به استثنای قسمت دوّم آن که از یک عارف بزرگ بعید به نظر می‌رسد ولی قسمت اوّل صحیح است که «ما ز قرآن مغز را برداشتیم»، به پوسته‌ی قرآن توجّه نکردیم. پوسته‌ی قرآن عبارت از توجّه صرف به الفاظ و لفظ است یعنی توجّه به عددِ دعاها که مثلاً گفتم یک‌بار کسی به من گفت: دیشب نخوابیدم و چهارده‌هزار، «بسم‌الله» گفتم. به او گفتم: معنی «بسم‌الله» چیست؟ درست نمی‌دانست. گفتم: معنی «بسم‌الله» این است ولی تو آیا دفعه‌ی اوّلی که خواندی با دفعه‌ی چهارده‌هزارمی یکطور خواندی؟ یکطور لذّت بردی؟ گفت: نه، آن آخر اصلاً خواب‌آلود بودم. گفتم:

پس بهره‌ای در این نیست. البتّه خداوند مالک و مقتدرِ بیداری و خواب ماست که در خواب چه بگوییم و چه نگوییم، در بیداری چه بگوییم و چه نکنیم. بنابراین اگر فقط به لفظ توجّه شود، البتّه می‌گویم: «فقط به لفظ توجّه شود» یعنی از معنا گریزان باشد والّا وقتی ما معنا را بدانیم، اگر به لفظ هم توجّه کنیم همان توجّه، شامل معنا هم هست. وقتی ما معنی «الله» را می‌دانیم، وقتی گفتیم «بسم‌الله» می‌فهمیم یعنی به نام خداوند یک کاری را شروع می‌کنیم، توجّه به معنا مقدّم است. اگر توجّه به معنا با توجّه به لفظ توأم بود، نعم‌المطلوب. در آن صورت یکی و دو تا فرقی نمی‌کند. به هر اندازه توجّه کنیم، آن دعا اثر دارد. به علاوه، خیلی‌ها مثلاً از من می‌پرسند که ما ختم فلان گرفتیم، چه کردیم و هدفمان، منظورمان حاصل نشد. عرض کردم که خداوند که مدیون ما نیست، به ما تعهّد نکرده است که هر وقت هزار بسم‌الله گفتید همه‌ی کارهایتان درست می‌شود. به ما گفته است دنبال کار بروید، به مغز ما، به شعور ما گفته است همیشه با معنای بسم‌الله همراه باشید. این تفاوتش این است که ما، در قسمت سیره‌ی رسول‌الله می‌خوانیم که چون پیغمبر همیشه منتظر وحی و امر بود در مقابل سؤالی که کردند، جواب را همانوقت نمی‌دانست. منتظر وحی الهی باید باشد و چون همینطور با قاطعیت گفت: بروید فردا بیایید جوابتان را بدهم. به امید اینکه همان روز عصر وحی خواهد شد ولی نشد. روز بعد هم نشد، بعد هم تا چهل روز وحی نشد، اینطوری که نوشته‌اند. به نحوی که مشرکین طعنه می‌زدند که معلوم می‌شود تهمت می‌زدند که اگر می‌دانست، چرا نگفت؟! خود پیغمبر هم خیلی ناراحت بود تا بالاخره روز چهلم آن هم شاید از لحاظ اینکه آبروی درویشی، آبروی اسلام یعنی معنای اسلام در ذهن مشرکین آلوده نشود، وحی آمد و آن مشکل را حل کرد، پیغمبر هم گفت. در ضمن این حل، خداوند خبر داد که چرا چهل روز تأخیر فرمود. خداوند فرمود که چون استثناء را نگفتی. استثناء منظور اینکه «ان‌شاءالله»، یعنی«اگر خدا بخواهد»، این را چون نگفتی و بطور قاطع گفتی: برو فردا بیا. خواستم به تو حالی کنم که این من هستم که این اطلاعات را برای تو می‌فرستم. در مقابل، ما دیدیم، خودمان هم در حال ایمان قاطع گاهی طبق عرف و عادت بسم‌الله می‌گوییم، گاهی هم طبق عرف و عادت، بسم‌الله نمی‌گوییم. *مثنوی* این را حل کرده همانجایی که می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم

جای دیگر می‌گوید:

ای بسا ناگفته استثناء به‌گفت جان او با جان استثناست جفت

یعنی چه بسا کسانی که با گفتار «ان‌شاءالله»، «اگر خدا بخواهد»، نمی‌گویند ولی جان او، تمام رفتار و اعمال او با معنای واقعی استثناء جفت است یعنی تمام زندگی او و همیشگیِ او با این توأم است که خواسته است در اینجا اهمّیت معنا را برساند که در همان مسأله هم اهمّیت معنا به پیغمبر گفته شد. نه اینکه پیغمبر از معنا فارغ بود، نه! ما ممکن است چون عربی نمی‌دانیم ولی پیغمبر که زبانش همان بود و معصوم بود، هیچوقت غفلتی از پیغمبر نمی‌شد ولی مع‌ذلک خداوند خواست یادآوری کند که چون استثناء نگفتی، وحی نیامد.

روش پیغمبر را ما باید بگیریم و داشته باشیم، آن روش فراموش نشود که بسم‌الله همیشه گفته شود، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲، جلسه برادران ایمانی)

*****

می‌گوید:

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

البتّه این اشاره به این است که آن گیاهی که به آدم در بهشت منع شد که از این یکی دست نزن، آن گندم بود، نان بود. این هم اینجا اشاره کرده که پدر من با وجود اینکه (البتّه پدر عرفی یعنی بابا آدم) دو تا گندم، فضولی در واقع، دلش می‌خواست که بخورد، منع شده بود، شیطان یادش داد که چه کار کند. به دو گندم فروخت. نتیجه‌اش را ما دیدیم. البتّه خود آدم هم نتیجه‌اش را دید. یک نتیجه‌اش که همانوقت خودش دید. یک نتیجه‌اش اینکه این همه فرزندان ناصالح؛ البتّه ناصالح که می‌گویم نسبت به صلاحیت خود آدم بود. خود آدم پیغمبری بود و غیر از آن گناه که همان بالا پیش خدا کرد، دیگر بعد گناهی نداشت یعنی به زمین آمد، دیگر گناهی نداشت ولی از همان اوّل خدا به او هم مجازات داد. از دو تا فرزندانش با هم در افتادند، یک فرزندش آن دیگری را کشت بعد خودش متواری شد و امثالهم. ماها هم که دیگر همینطور گرفتاریم.

به درگاه خدا عرض می‌کنیم: خدایا! آدم را آفریدی، فرمودی از این درخت نخور، از این گیاه نخور. او تا مدّتی گوش داد، خودت دیدی که این گوش می‌دهد، خیلی آدم رامی است. کنارش زن را آفریدی که از وقتی زن را آفریدی، آدم هم ناآدم شد. به‌هرجهت همه‌ی فرزندان آدم گرفتار این مسأله هستند، در زندگی همیشه گرفتاری‌های جدیدی پیدا شد. از اوّلِ خلقت بشر و هابیل و قابیل دو تا برادرها که یکی آن یکی را کشت و بعد فرزندان دیگرِ آدم و تا حالا، همه‌ی اینها مشکل اجتماعی داشتند. این مشکل را هم خودت آفریدی، همانطوری که در آنجا شیطان را خودت آفریدی که حوّا و آدم را گول بزنند، شیطان را هم خودت آفریدی که بعد فرزندان آدم را هم گول بزنند. این است که ما رفع گرفتاری‌ها را از خود خداوند می‌خواهیم یعنی همان که چه خوشی و چه ناخوشی هر دو را خداوند خلق کرده، از او بخواهیم. وقتی از او بخواهیم برای اطمینان از اینکه این خواسته‌ی ما به گوشش می‌رسد (العیاذبالله) یعنی این خواسته‌ی ما امید اجابت در آن هست، به یکی دیگر، به بزرگی هم یا به همه‌ی مؤمنینِ دیگر متوسّل می‌شویم و از آنها التماس دعا می‌خواهیم ولی خداوند اگر بخواهد خلقت کند یک صدای ناله‌ی آهسته‌ای در گوشه‌ی خانه که هیچ‌کس هم نمی‌شنود، می‌شنود و اثر می‌دهد و ممکن است در مقابل، فریاد این همه انسان‌هایی که خودش آفریده، الان در کره‌ی زمین غیر از ایران چقدر انسان‌ها هستند که همه از جنگ و ناراحتی‌ها و از کشته‌هایی که دادند، نگران هستند و فریاد می‌زنند که خدایا! به ما یک آرامشی عطا کن و خدا گوش نمی‌دهد. در این صورت خواستن از خدا هم تنها این طریق نیست. از صمیم قلب بفهمیم که کیست که این را ایجاد کرده است؟ کیست که این

خوشی و ناخوشی را فراهم کرده است؟ از او بخواهیم و امّا چه بسا چیزهایی که خیرِ ما نیست و صحیح نیست، از خدا می‌خواهیم. خداوند می‌شنود و می‌تواند هم گوش بدهد ولی گوش نمی‌دهد برای اینکه به مصلحت ما نیست. در یک آیه‌ی قرآن هست حالا عبارتش را نمی‌گویم، فارسی‌اش را می‌گویم. می‌گوید: از ما مطالبه می‌کنند چیزی را که برایشان بد است و آنقدر در این خواسته تقاضا می‌کنند مثل اینکه برای یک خواسته‌ی خوب تقاضا کنند. بنابراین، این را توجّه داشته باشید که وقتی می‌گوییم بد است یا خوب است، اینطوری است. امّا خوب بودن و بد بودن هم بنا به مرحله‌ی آخر امر است. الان شما از آن خانواده‌هایی که در زمان عاد و ثمود یعنی پیش از پیغمبر و اینها در ایران بودند، هیچ خبری ندارید. بالاخره خود ما هم، یکی از اجداد ما، در آن ایّام بوده که به‌تدریج تبدیل شده، حالا ما هستیم ولی از آنها هیچ خبری نداریم. آنچه برای آنها اتفاق افتاده برای خودشان است. ممکن است بد بوده، ممکن است یکی هزار ناراحتی داشته ممکن است یکی نه، نداشته باشد. به‌قول شاعر می‌گوید:

به گورستان گذر کردم کم و بیش بدیدم گور دولتمند و درویش

درویش منظور در اینجا لغت عامیانه‌ی آن است.

نه درویشی در آنجا بی‌کفن ماند نه دولتمند برد از یک کفن بیش

هیچ خبری نداریم امّا خیرشان و شرّشان الان در دست مستقیم خداوند است. هر چه او خواسته باشد و گفته باشد. بنابراین شما هم و ما هم، این حساب را باید بکنیم که آنچه در آن ایّام، خیر ماباشد، خداوند خودش می‌رساند و آنچه شرِّ ما باشد، خداوند از ما دور می‌کند. بنابراین از هیچ امری نگران نباشید، زندگی معمولی خودتان را انجام دهید، خوبی پیش آمد، چه بهتر، خدای‌نکرده ناراحتی پیش آمد، مدّت کوتاهی است که در حیات است، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.